

من سادہام

مژگان نجف پور



سرشناسه: نجف پور، مژگان، ۱۳۵۵ -
 عنوان و نام پدیدآور: من ساده‌ام [کتاب] / مژگان نجف پور.
 مشخصات نشر: اهواز: خاریشت، ۱۳۹۲.
 مشخصات ظاهری: ۶۶ص: ۲۲×۱۵ س.م.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۷۱۹-۳-۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیا
 موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
 رده بندی ککره: ۱۳۱۲ م ۶۷ ج / PIR۸۳۶۲
 رده بندی دیویی: ۸۴۳/۶۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۹۰۸۱۱



مژگان نجف پور ۱۳۵۵ -

من ساده‌ام

نشر خاریشت، ۱۳۹۲

۶۴ صفحه

طراحی جلد و صفحه‌آرایی: فاطمه معصومی

چاپ اول: ۱۳۹۲

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

شماره‌گان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۷۱۹-۳-۸

تقدیم به بهترین برادر دنیا کوروش که
عشق به زندگی و به انسان‌ها را در رگ‌هایم
جاری ساخت و به همسرم که همراه و
همگام و هم‌نفس و مشوق بزرگ من است.

www.ketab.ir

فهرست

مقدمه	۷
شروعی تازه	۹
نگاه زیبا	۱۱
آرزوهای کودکی	۱۳
بنفش تیره	۱۵
بی پناه	۱۷
باران مهر	۲۱
کودکی	۲۳
به همین سادگی	۲۵
آغوش پدر	۲۷
آشیانه های لوزان	۲۹
نهاد بی سایه	۳۱
بازی تنیس	۳۳
قربانی	۳۵
دنیای ماشینی	۳۷
تأمل	۳۹
مهر پنهان	۴۱
وعده های پوشالی	۴۳
درش آب سرد	۴۵
هوای تازه	۴۷
عشق های گمشده	۴۹
خندیدن ممنوع	۵۱
دستان خالی	۵۳
فراموش شده ها	۵۵
مرز	۵۷
وقت رفتن	۵۹

مقدمه

خیلی وقت‌ها خیلی وابستگی‌ها، خیلی دلگیری‌ها، خیلی دلتنگی‌ها را باید رها کرد و آزادانه به راه ادامه داد. دلت که گیر باشد، دلت که وابسته و دربه‌در کوچه و پس‌کوچه‌های مهر و عاطفه و عشق و کار و ثروت و مقام و شهرت باشد نمی‌توانی رهایش کنی، نمی‌گذاری آزادانه بال بگشاید و در آسمان بی‌خیالی‌ها و زیبایی‌ها پرواز کند. دل باید بتپد، دل باید عاشق باشد، دل باید دلتنگ باشد اما اسارت نه، دل را نباید اسیر کرد. باید گذاشت تا به آسودگی عشق را تجربه کند به آسودگی از دلتنگی‌ها عبور کند، به آسودگی رها شود و رهایی بیابد. دلم دربه‌در کوچه و پس‌کوچه‌های ناآشنایی است که خاکش، بویش، ستاره‌هایش با آن‌ها آشنایند. دلم باید بخروشد و بجوشد و دیگر بار آرام و آسوده در ساحل بی‌خیالی به آسایش و آرامش برسد، آسایش و آرامشی که او را آزادانه رها کند تا بتواند زیبا، رویایی و بلند بیندیشد و از حقارت و حقیر شدن بپرهیزد. دل را باید رها کرد: رها و آزاد.

باید گذاشت فقط خوبی را ببیند و از بدی‌ها، کدورت‌ها و حسادت‌ها جدایش کرد. باید به او آموخت خوبی را با عشق، بدی را با خوبی، کدورت را با دوستی، حسادت را با مهر و دشمنی را با گذشت پاسخ دهد، به دلم یاد خواهم داد در کوچه و پس‌کوچه‌های ناآشنا، در کوچه و پس‌کوچه‌های حقارت و بندگی و

رذالت و دورویی قدم نگذارد. از او خواهم خواست از مرز بدی‌ها و دشمنی‌ها و کدورت‌ها و دلگیری‌ها بگذرد و به ساحل آرام و آسوده و زیبا زیستن برسد. به او خواهم آموخت که زندگی کوتاه است همچون شکفتن و باز شدن و پرپر شدن غنچه گل زیبایی در باغچه‌ی خانه. پس او خواهد آموخت و من عاشقش خواهم ماند.

این‌ها داستان نیستند، شعر نیستند، قصه و رمان نیستند. این‌ها دردها، شنیده‌ها، دیده‌ها، شادی‌ها و رازهای شبانه‌ی زنی هستند که دلش می‌خواست برای همگان بگوید، تا همگان بدانند زندگی حتی با وجود همه‌ی غصه‌ها و دردها و مساله‌های ریز و درشتش ساده‌تر و زیباتر می‌شود اگر خوب ببینیم، به یاری هم بشتاییم و همدیگر را تنها رها نکنیم.